بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

در باب انساب و نظایر علم انساب مثل اشعار و ادبيات ممكن بود كسي بگويد كه محذوري دارد و منعي در باب آن وارد شده، اين حديث را-که عمدتاً شاید یک حدیث باشد- با نقل‌های مختلف عرض كرديم و بعضي نكات مدلولي و محتوايي آن را بیان کردیم با يكي دو نكته ديگر بحث را تكميل بكنيم.

## بررسی روایت

در كتاب العلم و الحكمه في الكتاب و السنه، صفحه 73 فصل چهارم این حدیث آمده که ذیل آن حدیث مشهور **«إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ»** آمده است که حديث 264 صفحه 73 است این‌طور دارد كه عنه (ص) **«إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْل‏»[[1]](#footnote-1)** اين را ايشان ارجاع دادند، از ارجاع معلوم است كه حديث را -فقط اين ذيل- هم شيعه و هم سني نقل کرده‌اند منابعي كه اينجا داده‌اند از كافي و تحف العقول است، در كافي از امام كاظم (ع) است در تحف العقول با همان صدري است كه نقل كرديم ولي در تحف العقول ذيل تنها است و از امام صادق (ع) است، در دو منبع شيعي است.

ارجاعات خوبي است كه منابع عامه را هم ذكر كرده است از سنن ابي داوود و ابن ماجه و مستدرك صحيحين نقل كرده كه همه آن‌ها به عبدالله بن عمروعاص برمی‌گردد. عمرو بن عاص -همان‌طور كه در تاريخ ديديد- دو پسر داشت يكي عبدالله و يكي عبيدالله، جالب اين است كه در تاريخ هم نقل شده که وقتي نامه معاويه براي عزيمت به شام به او رسید، دو برادر باهم اختلاف داشتند؛ جريان آن خیلی مفصل است، يكي از آن‌ها پدر را منع می‌کرد و يكي ترغيب می‌كرد به اينكه به شام بروند فکر کنم عبدالله برادر خوب است كه منع می‌كرد. در منابع عامي هم عبدالله بن عمروعاص ظاهراً مستقيم از پيغمبر يا از پدرش نقل كرده است. اين ذيل حديثي است كه هم عامه و هم خاصه، نقل کرده‌اند. اين نسبت به ذيل حدیث است.

صدر حديث هم همان‌طور كه از صفحه 297 حديث 12018 نقل كرده باز نشان می‌دهد كه هم از خاصه و هم از عامه نقل شده است. چهار حديث در اينجا با اين بحث ارتباط دارد، باب ما لا ينفع است كه دارد «**عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَه**»[[2]](#footnote-2) باز نقل عامي داريم كه زيد بن اسلم نقل كرده است، قيل يا رسول الله ما اعلم فلاناً كه می‌گويد به يكي گفتيم كه چقدر فلاني عالم است حضرت فرمود: به چه چیز؟ «قالوا بانساب **الناس قال علم لاينفع و جهالة لاتضر**» اين يك نقل است. نقل ديگر ابوهريره دارد كه جريان ورود حضرت به مسجد با اندك اختلافاتي آمده است. مثلاً دارد كه «**اعلم الناس بما اختلف فيه العرب**» اين اختلافاتي كه عرب دارند.

### بررسی سندی روایت

بنابراين هم در صدر و هم ذيل اين حديث، علاوه بر اينكه شيعه نقل كردند عامه هم هر دو را با سندهايي نقل کرده‌اند. قبل از اينكه بحث دلالي را مطرح بكنيم به بحث سندي هم اشاره‌ای بكنيم؛ نکات شش هفت‌گانه‌ای که گفتیم چند مورد مربوط به دلالت بود. نكته اخير كه شيعه هم خاصه، هم عامه نقل كردند سندي بود ولی اصل اعتبار اين سند، كه **«إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ»** ذيل علاوه بر اينكه از امام كاظم نقل شده، از امام صادق هم نقل شده، ولي در صدر در منابع شیعه به امام كاظم (ع) می‌رسد و در منابع عامه به ابوهريره و این‌ها می‌رسد.

سؤال: ؟

جواب: امام كاظم عن آبائه عن رسول الله (ص) نهايتاً به حضرت پيامبر (ص) می‌رسد. البته اينكه می‌گوييم به پيغمبر می‌رسد به اين معنا كه دارد عن آبائه قال: **«دخل رسول الله»** اين قال را قاعدتاً باید امیرالمؤمنین نقل بكند.

جاي ديگر هم دارد كه امام كاظم (ع) بدون اينكه آبائه داشته باشد، **«دخل رسول الله»** كه قطعاً سلسله آن سند هم از نظر ظاهري آبائه می‌شود.

اما از نظر سند، سندي كه در كافي است محمد بن يعقوب، عن محمد بن الحسن و علي بن محمد عن سهل بن زياد عن محمد بن عيسي عن عبيدالله بن عبدالله دهقان عن درست الواسطي عن ابراهيم بن عبدالحميد، اگر بخواهيم اين سند را بررسي بكنيم، يكی سهل بن زياد است كه محل بحث است كه در بحث‌هاي رجالي ملاحظه کردید.

### بررسی رجالی

سهل محل اختلاف است كه آيا قابل تصحيح است يا نيست، چون توثيقي ندارد، گر چه رجل معروف و شناخته شده پر حديثي است بايد از طريقي كه مثلاً آقاي تبريزي می‌گويند، تصحيح كرد. يك بحثي در مورد همين محمد بن عيسي بن عبيد يقطيني است كه بحث مبسوطي دارد كه آيا درست است يا درست نيست و ما آن را درست می‌دانيم، آقاي خوئي هم آن را تصحيح كردند، آقاي تبريزي قبول ندارند. هرکدام این‌ها بحث‌هاي مبسوط و مبنايي دارد كه وارد آن نمی‌شوم. عبيدالله بن عبدالله دهقان است، عبيدالله بن عبدالله دهقان كسي است كه همه سندهاي 3 و 4 گانه شيعي و خاصه در سلسله به او می‌رسد درست عن عبدالحميد بن ابي العلا، يعني از اينجا به بعد در همه اسناد مشترك است تا قبل از عبيدالله بن عبدالله دهقان تفاوت‌هایی دارد بعضي از‌ آن‌ها هم قابل اصلاح است.

منتها از عبيدالله بن عبدالله دهقان، درست واسطي، ابراهيم بن عبدالحميد، اين سه در هر سه، چهار سند مشترک است.

از اين سه نفر، عبيدالله بن دهقان هيچ راهي براي تصحيح ندارد چون نجاشي او را تضعيف كرده است و شيخ و این‌ها هم اسم او را بردند و چيزي نگفتند.

نجاشي می‌گويد: هو ضعيف از این جهت سند اين به خاطر عبيدالله بن عبدالله دهقان، تضعيف می‌شود و قابل تصحيح نيست و بحث بقیه رجال خيلي اهميتي ندارد. اجمالاً اشاره بكنم كه درست بن منصور، درست بر مبنايي كه ما قبول داريم از ثقاه صفوان می‌شود و قابل تصحيح است به‌عبارت‌دیگر درست واسطي توثيق خاصي ندارد.

آقاي خوئي و این‌ها از طريق رجال كامل الزيارات تصحیح می‌كنند كه ما قبول نداريم ولي از جهت اينكه از ثقاه صفوان است به نظر ما درست است. درست صحيح و موثق است. ما ثقاه ابن ابي عمير و صفوان را قبول داريم، ابراهيم بن عبدالحميد هم در يكي از حدیث‌های ديگر داشتيم، آدم درست و توثيق شده‌ای است.

به دليل اینكه در اين سه و چهار نقل همه‌جا عبيدالله بن عبدالله دهقان نهايتاً واسطه نقل حديث است و تضعيف دارد، اين حديث را معتبر نمی‌دانيم مثلاً يك نقل ديگر دارد ابن ادريس عن البرقي عن محمد بن عيسي عن الدهقان يعني عبيدالله که قبل این‌ها درست هستند، ابن ادريس از احمد بن محمد بن خالد برقي نقل می‌كند که ثقه است از محمد بن عيسي بن عبيد باز ثقه است، بعد از آن درست و ابن عبدالحميد درست است. با مباني كه ما اتخاذ كرديم در بحار در نقلي كه از سرائر دارند همه درست هستند غير از خود عبيدالله بن عبدالله دهقان، مثلاً در سرائر دارد جعفر بن محمد بن سنان که توثيق ندارد فقط از رجال كامل الزيارات است كه موردقبول نيست.

سؤال: ؟

جواب؛ رجال كامل الزيارات آقاي خوئي و این‌ها معتقد بودند كه اول رجال كامل الزيارات دارد كه هر چه من در اين باب از این کتب نقل می‌كنم بر آن اعتماد دارم و بنا دارم كه چيزهاي صحيح و معتبر را نقل بكنم، اين را دليل گرفتند براي اينكه همه كساني كه در اين كتاب هستند، رجال موثق بودند.

درواقع ابن قولويه به نحو عام همه رواتي كه در سلسله احاديث آن كتاب قرار گرفتند تصحیح و توثیق می‌کند.

اين از قديم مطرح بود که معمولاً كنار گذاشته بودند، آقاي خوئي در يك مقطعي اين را زنده كرد، خيلي هم روي آن ايستاد و بر اساس نظر ايشان چند كتاب نوشته‌شده، رجال قولويه را استخراج كردند، اواخر خود ايشان از اين برگشتند. اوایل انقلاب درس آقاي تبريزي می‌رفتيم خيلي روي رجال كامل الزيارات بحث می‌شد همان وقت با عراق هم رابطه قطع بود، بعد نوشته‌ای از ايشان آمد كه دست خط ايشان بود كه نظر من در باب رجال كامل الزيارات برگشته است.

### اقوال در مورد كامل الزيارات

چند كتاب راجع به رجال کامل الزیارات نوشته شده است، من فقط طرح بحث كردم. اجمالاً چند قول در رجال كامل الزيارات است؛

1. يك قولي كه آقاي خوئي اوایل داشتند اين است كه ايشان يك توثيق عامي روي همه رواتي كه در احاديث كامل الزيارات آمده است داشتند،
2. يك نظر هم نقطه مقابل آن می‌گويد از اين، توثيق به هيچ نحو استفاده نمی‌شود اين دو رأي كه رأي مشهور قديم همان عدم توثيق بوده است، يك رأي اول رأي آقاي خوئي و بعضي از اخباري‌ها است.

توثيق عام مطلق يا عدم استفاده توثيق از كلام کامل الزيارات مطلقاً،

1. قول سوم كه بعضي جاها مرحوم شهيد صدر به آن گرايشي پيدا كردند اين است كه رجال بلا واسطه آن توثيق دارند. اولين راوی‌ای كه ابن قولويه از او نقل می‌كند، مورد توثيق قرارگرفته است، مشايخ بلا واسطه.

نظير اينكه در نجاشي يك توثيق عام داريم كه نجاشي می‌گويد من از هر كه نقل می‌كنم، يعني بلا واسطه‌ها هم توثيق دارد و لذا می‌گويند رجال نجاشي، مشايخ نجاشي توثيق دارند.

نظير آن در قول سوم است كه بلا واسطه‌ها توثيق دارند،

1. قول چهارم كه آقاي تبريزي گاهي به اين تمايل داشتند، درواقع مدلول كلام ايشان اين است كه مضموني كه در هر بابي می‌آورد، مورد اعتماد ايشان است. آن مضمون در هر باب حداقل يك حديث معتبر است چون ابواب دارد، مثلاً ثواب زيارت امام حسين (ع). مضموني كه در هر باب آمده است مورد اعتماد ايشان است، درواقع يكي از آن احاديث توثيق می‌شود. مثلاً از 5 روايت يكي معتبر است، مضمون مدلول كلام قولوي اين است كه يكي از احاديث هر باب معتبر است اين خيلي ارزش ندارد براي اينكه ما هم علم اجمالي داريم که از ده روايت يكي معتبر است، كدام؟ نمی‌دانیم.

اعتبار اين توثيق اين است كه ابوابي كه يك حديث دارد، روات آن حدیث همه معتبر می‌شوند مثلاً شاید ده بیست باب داریم كه يك حديث دارد، کل باب يك حديث است، مضامینی که ايشان نقل می‌کند توثيق می‌كند، منتها در حد يك حديث، حداقل را می‌گيريم چون آن باب‌ها يك حديث دارد، روات ابواب يك حديثي، مورد توثيق قرار می‌گيرند، اين قول چهارم شد.

در رجال كامل الزيارات همه اين چهار قول به این برمی‌گردد که چند سطري كه در مقدمه كتاب كامل الزيارات است را چطور معنا كنيم؟ که چهار تفسير از آن كلام به‌عمل‌آمده است و مولد اين چهار قول شده است.

سؤال: ؟

جواب: نجاشي كلام صريح و روشن و بدون دغدغه دارد، نه اينكه بدون هيچ بحثي باشد، ولي خيلي روشن و واضح است و آن‌هم محل بحث است. آنجا مشایخ دارد، ولي ايشان می‌گويد؛ «كل ما رويته فقد رويته عن الثقاه».

سؤال: ؟

جواب: بله تفسير بردار است، از توثیق‌های عامي یکی كامل الزيارات است، يكي تفسير قمي كه آن‌هم يك عبارت مجمل كلي دارد و همین‌طور من لايحضر الفقيه، آنجا هم اخباري‌ها كل روايات من لايحضره الفقيه را قبول دارند، براي اينكه می‌گويد من هر چه نقل كردم بين خودم و خدا حجت است و مورد اعتماد است -كه البته اين را خيلي زود جواب می‌دهند، می‌گويند براي او بين خودش و خدا اعتماد بوده ولي براي ما وقتی‌که بررسي كرديم، ديديم نيست.

تفسیر كتاب كامل الزيارات هم به مقدمه من لايحضر نزدیک می‌شود، يعني من چيزهايي نقل می‌كنم كه براي خودم معتبر است و مورد اعتماد من است چه مبنايي داشته كه مورد اعتماد او قرارگرفته است؟ شاید مبناي او با ما فرق دارد، بحث نظري می‌شود. بعضي‌ها می‌گويند، حسي است و دارد توثيق می‌كند.

#### جمع‌بندی بحث کامل الزیارات

اين چهار نظر در رجال كامل الزيارات است، آنچه مسلم است ما ديدگاه قديمي آقاي خوئي را قبول نداريم.

این تفاسیر یک مقدار جاي تأملاتي دارد، نظر من نهايي نيست. به‌هرحال جعفر بن محمد بن سنان از رجال كامل الزيارات است و ما قبول نداريم، ثقاه توثيق عام ديگر هم ندارد و لذا ضعيف است. روي رجال ديگر هم مبسوط بحث نكرديم، به خاطر اينكه عبيدالله بن عبدالله دهقان مشترك در همه اين احاديث است و نه‌تنها توثيق ندارد بلكه نجاشي او را تضعيف كرده است، از نظر سندي نمی‌توانيم به این روایت تكيه كنيم.

### نقل‌های موجد در مورد روایت

در مورد سند «**إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ**»، دو نقل داريم:

1. يكي این است كه سند آن معتبر نيست؛
2. يكي هم «**إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ**» جداي از اين هم نقل شده منتها از امام صادق (ع) نقل در تحف العقول نقل شده است كه باز مقطوعه و مرفوعه است. -از مشكلات تحف العقول همين است.

همين هم براي ما ثابت شده نيست. اگر می‌خواستيم مثل آقاي ری‌شهری برخورد بکنیم، ممكن بود كسي بگويد كه يك حديثي كه این‌قدر محل اختلاف است آخر هم معلوم نیست چه می‌گوید پس اعتبار ندارد، ولي به اين وجه نمی‌توانیم هيچ حديثي را رد بكنيم. پس سند آن درست نیست.

سؤال: ؟

جواب: بعضي از آراء می‌گويد شهرت روايي جابر ضعف سند است بعد روايت معتبر می‌شود آن‌وقت باید بحث دلالي کرد. آن‌وقت در علم كه کسی نمی‌خواهد فتوا بدهد و مسئله بگويد، می‌خواهیم بحث بكنيم،

سؤال: شيوه بحث فقهي است...

جواب: شيوه بحث فقهي اين است كه روي مباني مختلف بحث می‌كنند.

جاي علم و تحقيق است، می‌گويد اگر ما اين پیش‌فرض‌ها را بپذيريم، باید ببينيم اين به كجا می‌رسد. ما خودمان پيش فرضي نداريم و اين سند را معتبر نمی‌دانيم، ولي اگر پیش‌فرض كساني را که می‌گويند شهرت روايي جابر ضعف سند است بگيريم، آن‌وقت معتبر می‌شود.

سؤال: چه برسد به اينكه خودتان اين سند را بپذيريد.

جواب: من این‌طور می‌گويم، ولي بحث‌هاي جدي وجود دارد كه با بحث‌هاي روشنفكري امروز يك مقدار نسبت دارد.

در اين توثیق‌ها، تضعيف‌ها و دلالت‌ها به خاطر وجوه ده‌گانه‌ای كه در نظر است ممكن است به يك انسداد برسيم، بعضي‌ها اين را گفته‌اند.

اين يك تئوري است كه خيلي باطل نيست، من نمی‌گويم معتقد به آن هستم ولي اگر به آن انسداد برسيم، همه رواياتي كه داريم معتبر می‌شود و یک موضوع دیگری می‌شود. راه‌های مختلفي براي قبول اين نوع روايات هست، البته اینجا از این نظر كه عبيدالله بن عبدالله دهقان تضعيف شده يك مقدار روايت کنار می‌رود –حسابی کنار است- غير از جاهايي است كه مثلاً رجال آن، رجال كامل الزيارات است يا توثيق صفوان است كه بحث خيلي جدي است ولي باز هم ممكن است كساني از باب شهرت روايي اين را بپذيرند.

سؤال: از نظر من شيوه بحث مثلاً رواياتي كه اهل سنت و مثل مرحوم بروجردي به آن... این‌طور كه من شنيدم مثل بعضي از افراد... ولي ديگران هيچ موقع اين را بحث نمی‌كنند درحالی‌که اگر اين استدلال شما باشد و آن‌ها هم به همين استدلال همه روايات ضعيف را بحث بكنند آن‌ها هم باید بحث بكنند... .

جواب: ما موارد زيادي داشتيم مثلاً آقاي وحيد روايات عامي را می‌گرفت كلي روي آن بحث می‌كرد. يك نكته هم توجه داشته باشيد كه مرحوم بروجردي كه پيروان مشرب ايشان كه به كتب فقهي عامه و روايات ایشان توجه می‌كنند از باب اين نیست كه آن‌ها را قبول دارند، بلكه از این باب است كه آن را زمينه‌ای براي فهم روايات خودمان می‌دانند از این باب آن را بحث می‌كند كه ببينند مدلول آنچه چیست؟

سؤال: من گفتم اگر ائمه آنجا حرفي نزدند معلوم می‌شود كه حاشيه نداشته‌اند...

جواب: آن كليت و اطلاق kهم هههههههههههههههپپپههههiiiiهم را نمی‌گويند پرداخت آقاي بروجردي به آن‌ها عمدتاً پرداخت زمينه‌ای در فهم روايات است؛ می‌گويد این‌ها بستري فراهم می‌كند كه ما روايات خودمان را بهتر بفهميم. زمينه فهم روايات معصومين است، چون روايات ما ناظر به فضاي فقه عامه و فضاي حديث آن‌ها است ما براي شناخت اين فضا باید آن‌ها را بفهميم.

سؤال: البته بايد ثابت بشود اينكه درست است ولي اگر ثابت شد كه فقه حاكم اين را می‌گفته ائمه هم هيچ...

جواب: نه آقاي بروجردي به قواعد عامه فقه خودمان رجوع می‌كند نه اينكه بگويد آن‌ها اين را گفتند، ما هم قبول نداريم. این بحث سندی بود.

سندي كه اصول كافي هم نقل كرد عبيدالله بن عبدالله دهقان داريم، همه سندها يك شخصي می‌رسد كه آن شخص تضعيف نجاشي دارد، كافي، سرائر، امالي، همه این‌ها، عوالي هم كه ذيل آن است، عوالي اللئالي که سند آن مقطوعه است در سه چهارکتابی كه نقل شده همه به یکجا می‌رسد يكي هم مقطوعه است كه سند ندارد.

سؤال: ؟

جواب: سند روايات اهل سنت يكي به ابوهريره می‌رسد که جداً قبول نداريم.

سؤال: ؟

جواب: آن فقط ذيل را دارد، از عامه، صدر يكي از ابوهريره است يكي هم از زيد بن اسلم است كه خود آن‌هم از مرسلات است، سند عامه آن‌هم معتبر نیست.

سؤال: ايشان مدارک عامه را استخراج كردند؟

جواب: چندين كتاب و ارجاعات داده است که اين هم قابل‌تأمل است باید دید چه مقدار استقصاي... ايشان تام است.

سؤال: ؟

جواب: اصل اين شهرت روايي آيا جابر ضعف سند است يا نيست؟ يك بحث است اگر جابر ضعف سند باشد، چه شهرتي، در چه درجه‌ای است، همه این‌ها محل بحث است.

علی‌الاصول ما خيلي قبول نداريم، در شهرت روايي هم دقت زيادي نکردیم در بعضي چيزها كار مقدماتي كرديم مثلاً رجال ابن ابي عمير يا قولوي را در حد زيادي کارکردم ولي در مثل شهرت و این‌ها حرف نهايي ندارم.

سؤال: ؟

جواب: فکر کنم نظر ثانوي آقای خوئی بر اين بوده كه رجال بلا واسطه را قبول كرده ولی مطمئن نيستم. احتمالاً در چاپ‌هاي جديدي که از معجم به‌عمل‌آمده، باشد.

این بحث‌های پيراموني حديث بود دو نکته هم که سند عامه و خاصه و اسناد متعدد هم نقل کردیم و نهايتاً همه ضعف دارد.

اين هم نكته ديگري بود كه در سند گفتيم.

### بررسی دلالی روایت

در دلالت نكته‌ای كه می‌خواهيم عرض بكنيم اين است كه آيا علم به انساب و وقايع و ايام جاهليت و عربيت كه در اينجا موضوع يك حكم قرار گرفته، چون با قرائنی که عرض کردیم گفتیم استفاده كراهت از اينجا می‌شود- آيا اين عناوين موضوعيت دارند يا ندارد؟ اصالة الموضوعيه‌ای كه می‌گفتيم در روايات است، اينجا به آن ملتزم باشيم يا نباشيم؟

به نظر می‌آید که بايد از موضوعيت این‌ها دست‌برداریم، این‌ها خصوصيتي ندارند، علت اين است كه در جواب، حضرت می‌فرمايد: «**فَقَالَ النَّبِيُّ ص ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ**»[[3]](#footnote-3) درواقع حضرت اینجا می‌خواهد چي بفرمايد؟

در پاسخ به اين سؤال كه اين علوم چطور است، اين را عطف به يك قاعده كلي می‌كند به‌جای اينكه سريع بگويد این‌ها مهم نيست، نكوهيده است يا ارزشي ندارد، رهايش بكنيد، فرمود: **«عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ»** اين دقيقاً مثل اين است كه كسي حكم خمر را از امام سؤال بكند؛ یک‌وقتی امام در جواب می‌گويد: «لاتشربه» که اينجا خمر بماهو خمر موضوعیت دارد، ولي یک‌وقتی می‌گويد: «خمرمسكر» يعني من مورد را تطبيق می‌دهم مصداق قرار می‌دهم براي يك عنواني كه موضوعيت دارد. هرگاه در پاسخ يك سؤال نهي بكنند و بعد ذكر علت بكنند يا نهي‌اي یا عبارت انشائي نيست، فقط بيان قاعده كلي می‌كند كه اين، این‌طوري است، در این موارد باید از موضوعيت و عنواني كه در سؤال آمده دست‌برداریم و بگوييم موضوع همان است كه در جواب آمده است. اين قاعده كلي است.

بنابراين «**ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ**» در همه‌جا همين بياني كه عرض كردم قاعده كلي است، هرگاه در پاسخ تكيه بر يك قاعده عام و عنوان كلي‌تري بشود آن مورد از موضوعيت ساقط می‌شود و آن عنوان عام كلي موضوع حكم می‌شود. طبق اين قاعده كلي كه بر اينجا هم تطبيق پيدا می‌كند بايد بگوييم موضوع اين كراهتي كه از اين حديث استفاده می‌كنيم علمي می‌شود كه «**لَا يَضُرُّ** **... وَ لَا يَنْفَعُ**» يا علمي كه لا ينفع، علمي كه جهل آن مضر نيست و دانستن آن هم سودي ندارد بلکه مصداق براي عنوان علم غير نافع می‌شود.

سند اين روايت معتبر نبود ولو معتبر هم بود، ما می‌گفتيم اين روايت عنوان خاصي براي ما ندارد. البته اينكه آن زمان حضرت تطبيق مصداقي كرده است ارزش دارد، كه در آن زمان امام می‌گويد؛ اين مصداق علم غير نافع است، ولي عنوان علم به انساب عرب يا جاهليت يا تاريخ يا امثال این‌ها، عنوان‌های ذاتي و موضوعي در احكام شرعي نيستند.

آن‌که در حكم شرعي موضوعيت دارد نكوهش از علم غير نافع است بنابراين انساب و این‌ها موضوعيتي ندارد.

البته آن زمان این‌ها مصداق علم غير نافع بودند و لذا ممكن است یک‌زمانی به‌راحتی عنوان آن عوض بشود، يعني علم به انساب عرب، براي آن‌ها ارزش نداشته ولي براي ما از نظر تاريخي الان خيلي ارزش دارد كه اشعار عربيت را بدانيم براي اينكه واژه‌ها و لغت‌های حدیث‌ها را بشناسيم، يا تاريخ را بدانيم براي اينكه زمينه صدور جنگ‌ها، وقايع و سيره‌هاي ائمه را تشخيص دهيم؛ هيچ موضوعيتي ندارد براي اين اگر کسی بگوید كه سند حدیث معتبر است، از باب شهرت روايي يا نقل استفاضه بگويد یا از راه‌های ديگر بگويد كه اين یک نوع استفاضه‌ای دارد، باز می‌گوييم كه موضوعيت ندارد به‌طور قاطع ما اين را از موضوعیت ساقط می‌كنيم و به اين قاعده ملتزم هستيم و لذا ممكن است زمان ما عوض بشود. آنچه ما داریم «علم لا ینفع» است عبارتی که خیلی جاها آمده است.

در نتیجه كراهت را از اينجا برمی‌داریم و روي علم غير نافع می‌رویم، این عنواني بود که می‌خواستيم بعد اضافه بكنيم؛ يكي از مواردي كه مذموم شمرده‌ شده است علوم غير نافع است، اين حديث به همان بحث بعدی برمی‌گردد که علم غير نافع است.

سؤال: ؟

جواب: سند معتبر باشد يا نباشد این حدیث چيز تازه‌ای به ما نمی‌دهد. البته يك بحث مصداقي است كه آن زمان این‌ها غير نافع بودند كه براي ما خيلي مهم نيست.

سؤال: ؟

جواب: آن زمان اين پيغمبر را تشخيص دادند، تشخيص موضوعي بوده است.

اولاً: سند معتبر نیست،

ثانياً: دلالت اين هم دلالت موضوعيت خاصي براي اين علوم نيست به علم غير نافع برمی‌گردد به علم غير نافع كه برسيم روايات خيلي زيادي دارد كه بحث بعدي ما می‌شود، ولي ذيل همين بحث آن هم را تمام می‌كنيم در علم غير نافع بايد ببينيم كه روايات معتبر داريم يا نداريم و غير نافع يعني چه؟

# روایات در باب علم نافع

در علم نافع، بحث‌های زيادي داريم كه يكي اين است كه در باب علم نافع دو دسته از روايات داريم:

1. يك دسته به تحصيل علم نافع ترغيب می‌كند؛ يعني روي علم نافع استحباب و رجحان می‌آورد؛
2. دسته دیگر رواياتي كه كراهت می‌آورد.

تحصيل علم نافع فقط استحباب ندارد، بلكه تحصيل غير نافع كراهت دارد؛ هميشه این‌طور نيست كه این‌طرف كه مستحب شد، آن‌طرف مكروه بشود. در هر دو طرف روايت داريم. اين هم يك نكته در باب علم غیر نافع بود. اولاً بايد ببينيم كه روايات معتبر داريم يا نداريم، بعد ببينيم كه نافع و غیر نافع يعني چه؟ خود مدلول نافع و غیر نافع خيلي حرف دارد. علم نافع و غیر نافع بيش از اين روايات دارد، در ادعيه هم هست «علم لاينفع» در صفحه 293 در علم‌هایی كه رجحان دارد آقاي ری‌شهری آورده است يك بابي دارد باب ما ينفع، يعني علومي كه نافع است در صفحه 297 «**ما لاينبغي تعلمه**» يك بابي دارد «**ما لاينفع**»

در باب ما ينفع سه روايت بيشتر ندارد،

1. يكي «**خيرالعلم ما نفع**» كه از جاهاي مختلف نقل شده است. این سند ندارد باید بررسي بكنيم؛
2. يكي خطبه همام و خطبه متقين است كه «**وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ**»[[4]](#footnote-4)؛
3. يكي هم روايت تحف العقول است كه می‌گويد علومي كه جهات صلاح خلق در آن است، رجحان دارد. اين سه چهار رواياتي كه ايشان در علم نافع نقل كردند.

در صفحه 74 هم روايتي دارد كه العلوم الاربعه؛ علم ينفع و علم يشفع و علم يرفع و علم يضر... كه آنجا هم علم ينفع آمده است.

اين روايات، در علم نافع است در نكوهش ما لاينفع روايات چيز خاصي ندارد. فقط اول آن دارد كه «**علم النسب»** «**علم لاينفع**» اين شاهد بر بحثي است كه خوانديم و روايت این عامي است كه گفته كه علم النسب، علم لاينفع است خصوصيتي به عنوان علم لاينفع ندارد و روایاتی كه در لاينفع آورده است همين بحثهاي ما است و چيز تازه‌ای نيست. بايد ببينيم آيا غير از این‌ها روايات معتبري داريم كه ينفع را ترغيب بكند و لاينفع را نكوهش بكند و اگر هم داريم مفهوم آن چه می‌شود؟ والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته؛ و صلی‌الله علی‌محمد و آله الاطهار.

1. **- وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 327.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- همان** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 327.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 303.** [↑](#footnote-ref-4)